

سیب زمینی خورها

غلامرضا فطری و عطایی

www.ketab.ir

www.ketab.ir

سیدزینبی خورشیدانجسو عدلهستان نویسنده مقاله حاضر رضا رضایی
تهران: انتشارات ادبشهر و روزان آریا، شرکت و راهبر، ۱۳۹۱
۱۲۰۰۰ ریال : ۶۹-۶۲۶۱۲-۰۰۰-۰۷۸۰۶۰
داستان کلا کلا فارسی - کتون ۱۴
A۰۷۵P1R۱ م ۵۱۴۷ م ۵۱۴۷
A۱۶۲۲۲
Y۵A۲۲۲



انتشارات شرکت اندیشه و ورزشان آریا

مجموعه داستان
سیب زمینی خورها

نویسنده: علیرضا مرمضانی

همکار نشر: وراهنر

مدیر هنری: ایمان نوری نجفی

تصویرساز: امیرعلایی

تاریخ انتشار: ۱۳۹۱، نوبت چاپ: اول

شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه، قیمت: ۲۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۶۸۲-۶-۹

تلفن مرکز پخش: ۸۸۷۰۰۵۹۶

حقوق چاپ و نشر برای

انتشارات شرکت اندیشه و ورزشان آریا محفوظ است.

غلامرضا رضمانی در سال ۱۳۳۹ در اراک بدنیا آمد. در دوره متوسطه با تئاتر آشنا شد و در گروه تئاتر شهر اراک مشغول به فعالیت گشت. پس از بازی در چند نمایش منجمله (شطرنج، لعبتکها، پیر پاتلن و کیل، در حضور نامیاد شده، قلعه شه مال منه و ...) نمایشنامه (بچه‌ها در اوج) نوشته خودش را برای کودکان و نوجوان کارگردانی کرد. در ادامه فعالیت نمایشی نویسندگی - کارگردانی و بازیگری چندین تئاتر را انجام داد و در اوایل سال ۱۳۶۱ بعنوان دستیار کارگردان در فیلم کوتاه مشغول به کار شد. در طول سالها فعالیت در سینما و تلویزیون فیلمهای کوتاه (آخرین تکلیف شب، دست من، قایق شکسته، پسرک، آب‌انبار، حییب و ... ساخت و سریالهای (شاهدان کوچک، آن شب در قطار، مدرسه مادر بزرگ‌ها، بهاران در بهار، گالری ۹، فرزندم بزرگ شده، سایه‌ها، ماه و سحر، دیوانه در شهر، سیر و سرکه) و فیلمهای سینمایی (عبور از تله، چرخ، بازی، حیات، قفل‌ساز، سبز کوچک، همبازی) را کارگردانی نموده است.

فهرست

- ۹ به جای مقدمه
- ۱۱ ۱. چشمام راه گرفته بود!!
- ۲۵ ۲. فک کردم دارم کسی می‌شم!!!
- ۳۹ ۳. زنگ انشاء حرف نداش
- ۵۷ ۴. من کتاب رنج رُ خریدم
- ۷۳ ۵. جادوی سینما رُ دیدم
- ۸۹ ۶. نمایش کمندی انتقادی
- ۱۰۱ ۷. سیب‌زمینی خورها
- ۱۱۷ ۸. جایزه‌یی که گم شد
- ۱۳۳ ۹. روزی که آرزوهایم بزرگ شدن

به جای مقدمه

مطمئنم برای شما هم اتفاق افتاده، که در مسیر زندگی تان، دوست داشتید کارهایی را انجام بدهید ولی هیچ وقت شرایطش فراهم نشده است، یا فرصت دست نداده تا در آن زمینه ها گام بردارید. همیشه آرزو داشتم بتوانم یکی از آلات موسیقی را بنوازم. دوست داشتم شناگر ماهری بشوم. پاره‌یی از شب‌ها که می‌خواهم، آرزو می‌کنم، صبح که چشمم باز می‌شود، بتوانم مثل بلبل یکی از زبان‌های خارجی را حرف بزنم. و سر آخر همین نویسندگی را. از کلاس اول راهنمایی که با نوشتن آشنا شدم در فرصت‌های مابقی‌م نوشتم. از داستان کوتاه گرفته تا شعر و نمایشنامه و در این اواخر که پیگیرانه فیلمنامه می‌نویسم. اما همیشه دوست داشتم نویسنده رمان برای بچه‌ها و داستان‌های کوتاه برای بزرگ‌ترها باشم. ذات و ذوق و قریحه یاریم نکرد. شاید به این دلیل که موضوعاتی که درگیرم می‌کردند، یا به سرعت در قالب نمایشنامه شکل می‌گرفتند یا فیلمنامه. مجموعه قصه حاضر را که نوشتم وسوسه شدم از دلش متنی برای سریال یا فیلم سینمایی استخراج کنم. اما دلم رضا نداد. حس کردم این بار باید در همین اندازه و قالب داستان کوتاه بماند.

قصه‌ها به هم مرتبط هستند اما هر کدام هم بصورت مستقل می‌توانند خوانده شوند. تمامی ماجراها در دوران نوجوانی برای من رخ داده و شکل‌گیری داستان‌ها، وقایع و گاه‌اسامی شخصیت‌ها حقیقی است. این حوادث و بسیار اتفاقات دیگر از دوران جوانی، سربازی، فعالیتیم در عرصه سینما در آرشیو ذهنم مانده‌اند. اما انگیزه پرداختن به مقطع نوجوانی در این قصه‌ها نگاه به امروز و دغدغه‌هایش بود. می‌خواستم به‌طور صادقانه بگویم چطور شد که به تئاتر و سینما علاقمند شدم و مهمتر اینکه از کجا کتاب را شناختم.

غلامرضا رضانی